اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**عرض شد راجع به مساله‌ی فرق بین صحت و بطلان بین متکلمین و بین فقها، عرض کردیم در کتب اهل سنت این مساله آمده و فروعی را بر این مساله متفرع کردند و از همان قدیم گفتیم از مثل مستصفی بحث کردند که این بحث دقیق و درستی نیست، و این بحث فرقی بین دو قول نمی‌کند، حالا یا بگوییم آن واجد جمیع اجزاء و شرایط یا تمامیت به قول صاحب کفایه و مرحوم نائینی یا ما یترتب علیه الاثر و تترتب علیه الثمرة یکی از اینها را قائل بشویم و عرض کردیم و عده‌ای از فروع را خواندیم، البته یک بحثی هست که چون در میان اهل سنت آن امر ظاهری را هم امر گرفتند ظاهرا یک مقدار اختلافشان سر این جهت است، مثل این است که خیال کردند متطهر است نماز خوانده به ظن طهارت بعد معلوم شد که طهارت نداشته، در اینجا گفتند موافقت امر کرده، این موافقت امر ظاهری کرده.**

**به هر حال ولذا عده‌ایشان از خود اهل سنت که این بحث را مطرح کردند در این فکر افتادند که این نزاع درست نیست امتثال یک امر دیگری کرده این ربطی به مساله‌ی ما نحن فیه ندارد و عرض کردیم به مناسبت یک مقداری از امثله‌ای که اینها آوردند آن هم متعرض شدیم من جمله مثالی که دیروز بود که اگر دو تا آب داشت که یکی نجس باشد، آیا در اینجا تیمم بگیرد آیا نمازش درست است یا باید قضاء بکند، در میان اهل سنت این مساله را آوردند البته دیروز یک مقداری عبارت را یک جور دیگری معنا کردیم حالا درست بود آن مطلب اشکالش درست بود اما اینجا این عبارتی که الان ایشان گفته مرادشان نبوده است، آن که من گفتم خوب بعدش هم می‌آید.**

**به هر حال ایشان فرعی که دارد اینطوری است که فلم یقلب علی ظنه شیء فتیمم، این تیمم گرفت، این مفادش این است ثم ان کان قبل الصب وجب القضاء او بعده فلا، این همین مقدار نقل کرده است، اولا صب در اینجا مراد ریخته شدن آب است نه اینکه ایشان آب را بریزد یا یهریقهما، این فرع را اینجور فرع کردند، اگر که دو تا اناء است وقع قذر فی احدهما لا یدری ای هما ، در اینجا اینها گفتند وظیفه‌اش تیمم است، چون استعمال این دو آب جایز نیست، حرام است، پس وظیفه‌اش تیمم است، انما الکلام آیا اگر با این تیمم نماز خواند درست است یا نیست؟**

**این گفته فرق می‌کند، اگر این دو آب موجود بود ایشان تیمم گرفت نه قضاء باید بکند، یکی از دو آب طاهر است، وظیفه دارد، و اما اگر دو آب موجود نبود فرض کنید اگر این دو آب خودش نریخت ریخته شد بچه آمد دو تا آب را ریخت تیمم او بعد از ریختن آن دو آب بود در آنجا دیگر قضاء ندارد، آن وقت این را فرع گرفتند بر مساله‌ی صحت، گفت اگر بگیریم صحت یعنی موافقت امر خوب ایشان امرش تیمم بوده، امرش انجام داده، پس حالا می‌گوییم کلا درست است، اگر بگوییم صحت به معنای این است که قضاء نداشته باشد نه چرا چون اینجا آب طاهر بوده فقط آب طاهر را تشخیص نداده اگر به معنای مسقط قضاء بگیریم دیگر صحیح نیست باید قضاء کند، اینطوری بنا کردند، لکن یک اشاره‌ای اول وقت عرض کردم کانما اینها امور و اوامر ظاهری را هم معیار قرار دادند، خوب در اینجا باید گفت که ایشان امر به تیمم داده به خاطر حکم ظاهری از باب احتیاط بوده از باب وجوب اجتناب از اطراف علم اجمالی ... امرش این است نه اینکه امر داشته به تیمم، این است.**

**وبعبارة اخری اینجور مسائل مبتنی است بر جهت فقی و استظهار از لسان دلیل نه مبتنی است بر این بحث اصولی موافقة الامر یا اسقاط القضاء بحث به این جهت نیست ، بحث سر این است که آیا در اینجور وارد فلم تجدوا ماءا صدق می‌کند یا نمی‌کند، بحث سر این است.**

**یکی از حضار: اگر بحث علم اجمالی باشد چطور ؟**

**آیت الله مددی: بحث علم اجمالی باشد آن بحث اصولی می‌شود لکن بحث علم اجمالی همچنان که در بحث ملاقی احد اطراف صحبت شد در باب علم اجمالی آن مقداری که هست وجوب اجتناب است، نه اینکه این موضوع صدق می‌کند یا نه این کار علم اجمالی نیست، ولذا ملاقی احد اطراف را قائل هستند که نجس نمی‌شود، یا این اناء نجس است یا آن ، دستش به یکی از این دو آب خورد می‌گویند نجس نمی‌شود.**

**البته گفته شده که نجس است بعضی تفاسیر دیگری دارند، مشهور این است، و آنچه که در عبارت اصحاب ما هست، البته خود بنده راه دیگری رفتیم حالا توضیحاتش بماند، آن خلاصه‌اش بین اصحاب متاخر ما این است، در باب علم اجمالی این نیست که بگوید این نجس است، در باب علم اجمالی می‌گوید اجتناب بکن، پس شما ملاقات کردید با طرفی که اجتناب از آن واجب است، اجتناب واجب است که متنجس نمی‌شود، ملاقات با نجس متنجس می‌شود، ین دو طرفی که هستند نمی‌آید بگوید علم اجمالی که اینها نجس هستند، می‌آید بگوید یجب الاجتناب، در اینجا هم دقت کنید، آنکه بحث هست این است، فلم تجدوا ماءا فتیمموا اگر در اینجا بداند یکی‌اش نجس است اینجا لم تجدوا صدق می‌کند چون یکی‌اش طاهر است، اگر بحث برمی‌گشت به لسان دلیل آن را اصطلاحا بحث فقهی می‌گوییم، عرض کردیم همیشه هر بحثی که موردی باشد فقهی است، روی قواعد عامه باشد اصولی است، این بحث فقهی می‌شود، این ربطی به اصول ندارد.**

**حالا به هر حال این فرع را آوردند بعد از این آن مطلبی را که من دیروز در ذیل آن روایت گفتم که روایت... آن اشتباه بود، حالا شاید در ذهن من اشتباه شده است یا جابجا شده است، بعد از آن مساله ایشان می‌گوید وحکی فلان خلافا فی وجوب الصب، ونسب الجمهور عدم الوجوب، یا نسب الی الجمهور ، حالا شاید یک الی افتاده باشد، ونسب الجمهور عدم ... این بله ربطی به روایت ما دارد ظاهر روایت ما وجوب صب است.**

**عرض کردم از این متاخرین اصحاب ما و سیر مساله را بین اصحاب خودمان خدمتتان عرض کردم، از همان زمان امام صادق تا زمان ما عرض کردم متاسفانه در این مورد دو تا روایت است که خیلی هم متنشان شبیه به هم است، یک متنش یک کوتاهی مختصری دارد و احتمالا مثلا کم شده باشد و هر دو روایت یکی از فطحیه در کتاب عمار ساباطی و یکی هم از میراث واقفیه است که احتمالا کتاب عثمان بن عیسی یا سماعه باشد.**

**علی ای حال و عرض کردیم آن که از واقفیه بود این توسط احمد اشعری به قم آمد و از آنجا وارد امامیه شد، آنکه مربوط به کتاب عمار بود توسط محمد بن احمد به قم آمد لکن وارد نشد خیلی مشهود نشد، شیخ طوسی بعدها در قرن پنجم آن را نقل کرد، آن مشهور نشد، اما مضمونشان یکی بود، اصلا لفظشان هم یکی است، اختلاف موجزی دارد، یک فیهما ماء در یکی از آنها نیست، علی ای توضیح دادیم و مشهور شد کلینی آن را آورده صدوق شیخ طوسی و مشهور بین اصحاب شد تا زمان علامه.**

**از زمان علامه به خاطر موثقه بودن آن مبانی رجالی ضعیفش کرد، چون هر دو موثقه هستند دیگر یکی واقفیه است، یکی فطحیه، عرض کردم ظاهرا مبنای علامه در باب خبر ، حالا به مناسبت یک چیز دیگر هم بگوییم برای اطلاعات آقایان، ظاهرا مبنای علامه این است که به خبر موثق عمل نمی‌کند، چون این شناخت مبناست، چرا روی مبنای علامه تاکید داریم؟ چون در حقیقت علامه اولین کسی بود در شیعه که هم مبنا گذاشت و هم حدیث را تطبیق کرد، ما قبل از ایشان نداریم، یعنی هم مبنا گذاشت که حدیث صحیح است و حسن و موثق و اینها و هم عملا آمد در موارد فقه احادیث را تطبیق کرد، حسنة فلان، صحیحة فلان موثقه ها را هم نیاورده است، و مبنایش هم ظاهرا این است که ایشان به احادیث موثقه عمل نمی‌کند عرض کردم شاید پارسال بود تازگی نگاه کردم ببینیم چه کسی نوشته است حالا یادم رفت مگر جایی که موثقه‌اش یعنی شخصی که توثیق شده از اجلاء باشد، مثل ابن فضال پدر ، و الا این روایت عمار جزو اجلاء نیستند، و هکذا روایت عثمان بن عیسی، این ها جزو اجلاء واقفیه نیستند.**

**علی ای کیف ما کان حدیث از آن زمان هر دو حدیث محل اشکال شد، از قرن هشتم، پس تاریخ حدیث از قرن دوم خدمت شما عرض شد تا رسید به قرن هشتم، از قرن هشتم محل اشکال شد، آن وقت بعدها باز محل همین بحث شد که درست است مثلا حدیث موثق است، یا عده‌ای مثل آقای خوئی گفتند ما موثق را قبول داریم، یک راه این شد، یک راه این شد بر فرض هم ضعیف باشد ضعفش به عمل اصحاب منجبر می‌شود دیگر اینها همه از قرن هشتم به بعد همه محل ان قلت و قلت است و محل بحث و بررسی است، عده‌ای هم که دیگر به این حرفها اعتقاد ندارند موثق و غیر موثق چون حدیث را قدما آوردند و عمل کردند قبول کردند حالا می‌خواهد موثق باشد یا نباشد، عده‌ای هم مبنایشان یعنی بعد از علامه تا زمانی که الان من در خدمت شما هستم این را ...**

**و انصاف قصه اگر ما باشیم و با مبانی اصحاب باید آن حدیث را قبول کرد حالا کار به موثقه‌اش نداریم، یعنی شواهد تاریخی و سیر تاریخی‌اش نشان می‌دهد که حدیث قابل قبول بوده است، اگر ما باشیم و یک قواعدی که روی طائفه است نه این مصطلحات حدیثی که نمی‌دانم سندش صحیح است یا نه ، این مصطلحات را به اندازه‌ی اصطلاح قبول بکنیم و اما واقع عملی این طور است، و ظاهرش این است که اراقه واجب است، لا یهریقیهما ویتیمم اصلا ظاهرش این است که مادام این آب طاهر وجود دارد امر به تیمم ندارد، لم یجدوا صدق نمی‌کند، چون یکی‌اش طاهر است، یکی‌اش مفروض این است که طاهر است، یکی‌اش نجس است، فلم تجدوا ماءا اینجا وجد ماءا ، آنچه که هست اینجا دلیل داریم یجب الاجتناب تصادفا اصولیین متاخر ما این نکته را بهتر توضیح دادند علم اجمالی وجوب اجتناب می‌آورد نه علم اجمالی موضوع درست بکند، بگوید تو واجد ماء نیستی.**

**شما علم اجمالی دارید که یکی نجس است لذا نمی‌توانید استعمال بکنید، وجوب اجتناب دارید، اما اینکه لم تجدوا صدق بکند ، صدق نمی‌کند، بله صدق لم تجدوا به این است که هر دو آب را بریزد البته دیروز خواندیم و ایشان خواندند که مرحوم آقای خوئی از یک راه دیگری رفتند، عرض کردم عده‌ای بعد از مناقشات سندی در خود دلالت هم بحث کردند مثلا امثال آقای خوئی تصور کردند که یهریقهما یعنی این آب ارزش ندارد نه اینکه عملا بریزد، مراد این کنایه است، یعنی وجود این آب و عدم این دو تا آب سواء است، ارزش ندارد، انصافا خلاف ظاهر است، حقا یقال یهریقهما به معنای کنایی احتمال دارد باید شواهد اقامه بشود، مادام فقط همین دو روایت و معارض هم ندارد و تلقی به قبول هم شده از همان قرن سوم که ورود در قم به اصطلاح بنده فهرستی از کارهای فهرستی که رویش شده این حدیث قابل قبول بود، این نسخه قابل قبول بوده است.**

**یکی از حضار: اگر یهریقهما واجب باشد آن روشی که فرمودید پس نباید انجام بدهد قطعا وضوء درست هم می‌شود گرفت، اگر یهریق واجب باشد به آن طریق هم نمی‌شود وضوء گرفت در نتیجه ...**

**آیت الله مددی: خوب آقای خوئی فرمودند برای سهولت امر مثلا نه آن راه را که عرض کردم من جمله آقای شاهرودی در حاشیه‌شان آوردند دیدم آقای شاهرودی همان راه را در حاشیه آوردند، خدا رحمتشان کند، حالا گاهی هم اسم ایشان را ببریم رضوان الله تعالی علیه، آن راهی را که ایشان رفتند آن هم مبنی است بر همین مطلب که مثلا این حدیث موثقه است از طریق امامیه وارد نشده فقط جبرانش به عمل اصحاب و این هم محل کلام است عده‌ای به موثقات عمل نکردند، پس آن روایت لا اقل مشکوک می‌شود حالا ردش نکنیم طرحش نکنیم محل کلام می‌شود، اما این طریقه چون به حکم عقل است اشکال ندارد، لذا بعبارة اخری امثال آقای خوئی با اینکه آن راه را قبول دارند می‌گویند آن راه درست است، عقلی است، لکن چون سخت است امام این راه را گفتند، و این موثقه را آقای خوئی قبول دارند، یعنی من عرض کردم آن که الان در فقه مهم است، اگر بخواهیم به فقاهت برسیم هم تاریخ را در نظر بگیریم و هم در ذهن آن آقایان خودتان را قرار بدهید، نکته‌های فنی آن اندیشه را ببینید نه کلام را .**

**استدل له بکذا نه، این نحوه‌ی تفکر را عرض کردم، آن وقت در میان اهل سنت همین مطلب آمده آن وقت اشتباهشان کجا شده، اشتباهشان این شده چون وجوب اجتناب دارد امر دارد، اگر گفتیم موافقة الامر قضاء درست است پس این عمل درست است چون اجتناب کرد تیمم کرد، اگر گفتیم موافقة الامر کافی نیست، اسقاط القضاء نه ، چون آب طاهر بوده است، خوب آنها خیلی ضعیف برخورد کردند انصافا پس اصحاب ما معلوم شد.**

**اصولا ما در بحث سکونی عرض کردیم مثلا ما یک تاریخی را گفتیم که اصلا تاریخ عمل به روایت سکونی را چون جایی را توضیح ندادند ما توضیح دادیم که امروز هم نمی‌خواهم توضیح بدهم فقط اشاره می‌کنم، عرض کردم اصولا در یک طبقه‌ی از اصحاب ما اصرار بر این بود که مادام نص موجود است به نص مراجعه کنیم به قاعده مراجعه نکنیم، این مطلب بعد از شیخ مخصوصا توسط افرادی مثل ابن ادریس ابتدائا یعنی مثل ابن ادریس و کسانی که قائل به عدم حجیت خبر هستند، اینها قائل به خبر و حجیت خبر نبودند صحیح اعلائی هم باشد به خبر عمل نمی‌کردند، روی قواعد و طبقه‌ی اصحاب عمل می‌کردند، به خبر کاری نداشتند، آن وقت اینها کم کم چون خبر سکونی را طرح کردند به قاعده مراجعه کردند، آخر وقتی خبر سکونی بود به نص مراجعه می‌کردند، بحث سر این بود این خبر را برداریم چه کارش می‌کردند فقه که از بین نمی‌رفت، به قاعده مراجعه می‌کردند.**

**این مراجعه به قاعده در قرن‌های سوم و چهارم و پنجم مشکل بود، حتی مرحوم شیخ طوسی در اول کتاب مبسوط دارد که اصحاب ما آنقدر مقید به نص بودند که لفظ نص را عوض نمی‌کردند، مثلا اگر آنجا بود که یلزمه ذلک همین را می‌گفتند نمی‌گفتند یجب علیه ذلک، اینقدر تقید به نص داشتند که حتی لفظش را عوض نکنند، یک روایتی هست در ترجمه‌ی عبدالله بن بکیر به او می‌گوید روایت اینطور است، عبدالله می‌گوید فرق نمی‌کند، می‌خواهد باشد یا نه ، ان کان الزوج و لم یکن ، می‌گوید به او گفتم که در روایت وجود زوج است، ایشان گفت فرقی نمی‌کند، گفت نه من حرفت را قبول نمی‌کنم گفتم هذا رای بعد عبدالله گفت هذا مما رزق الله من الرای این را رای حساب می‌کنند، این از زمان خود ائمه بوده است.**

**حالا در حقیقت من توضیح دادم مطلبی که عبدالله بن بکیر گفته درست است، الان در فقه ما قبول است همین که اسمش رای بوده است، روایت چون یک بحث مفصلی در باب طلاق دارد، متاسفانه آقایان رجالی ما بحث طلاق را شنیدند بعضی‌ها هم که مثلا با فقه آشنا بودند وارد بحث طلاق شدند باز هم نتوانستند که آن مساله را حل بکنند، ما توضیحات کافی در محل خودش در باب طلاق دادیم و حق با ابن بکیر است، لکن ابن بکیر تمسک به اطلاق کرده و درست هم هست ما هم تمسک به اطلاق می‌کنیم لکن در آن زمان به این تمسک به اطلاق، رای می‌گفتند، قیاس می‌گفتند، با اینکه واقعا رای نبود، این مطلب را آقای بروجردی هم تنبه فرمودند که گاهی عمل به عموم یا عمل به اطلاق را رای و قیاس می‌گفتند این مطلب درست است یعنی شواهد خارجی هم داریم، این یک مطلب صحیحی است، لذا خوب دقت کنید بعضی از روایات را شما تعجب می‌کنید مثلا در یک برهه از زمان به آن عمل شده بعد کم کم حذف شده است.**

**چون از زمان مثل ابن ادریس که روایت را طرح می‌کردند، ایشان آوردند کم کم دیدند که رجوع به قواعد مشکل ندارد، روایت را طرح کردند به قاعده برگشتند، اینجا هم اگر روایت را طرح بکنیم یا به خاطر بحث سندی که موثق است یا به لحاظ تردیدی که بین اصحاب هست و به خاطر همین قصه‌ی علم اجمالی و این که بالاخره به هر حال ایشان الان یجب علیه الاجتناب ، اگر یجب علیه الاجتناب پس لا یصح له الاستعمال، اذا لا یجوز له الاستعمال ، لم تجدوا صدق می‌کند، چرا ؟ چون لم تجدوا به معنای وجود نیست، به معنای وجدان است، یعنی شما مسلط به آب باشید، شما واجد یعنی احاطه‌ی به استعمال آب داشته باشید.**

**شما نمی‌توانید آب را مصرف کنید پس باید تیمم بکنید، حالا که باید تیمم کرد چون این دو تا آب موجود باشند چه نباشند، یهریقهما دیگر چرا؟ لذا مثل آقای خوئی گفتند یهریقهما یعنی مثلا به اینها اعتنا نکنید مراد این است که به این دو تا آب اعتنا نکند، و دیگران حالا اختصاص ندارد، چون دیروز از عبارت آقای خوئی خواندم.**

**آن وقت این مساله را در اینجا بردم روی اینکه امر مقتضی است، اجزاء و صحت و موافقت امر یا ... ربطی هم به اینجا ندارد چون امری که در اینجا تصور کردند وجوب اجتناب از این دو تا آب است، این در مسائل اصول جدید شیعه تنقیح شد این در علم اجمالی در فروع علم اجمالی در شیعه تنقیح شد وجوب اجتناب یک مساله است، لم تجدوا ماءا مساله‌ی دیگری است، مثل ملاقی احد اطراف است، شما در ملاقی احد اطراف چه می‌گویید بنا بر مشهور اجتناب از آن می‌کنید، حالا عد‌ه‌ای هم تفاصیل دادند که قبل از علم اجمالی یا بعد از علم اجمالی و الی آخره که نمی‌خواهم وارد این بحث بشود.**

**علی ای حال در اینجا ایشان دارد که نصب الخلاف فلان، بعد ایشان دارد که والخلاف یلتفت این اصطلاح یلتفت را ما الان به کار نمی‌بریم، یلتفت یعنی یبتنی، یتفرع، یلتفت یعنی این خلاف می‌پیچد خود لفت به معنای پیچیدن است، این می‌پیچد روی این یعنی یتفرع، این به جای یتفرع که الان ما به کار می‌بریم هست.**

**علی ان الصحة ما هی روشن شد که نه این ... ببینید اینها می‌خواستند بحث را اصولی کنند، نه .**

**فان قلنا موافقة الامر لم یلزم الاراقة ، ریختن آب واجب نیست، لان قوله تالی فلم تجدوا ماءا فتیمموا وهذا غیر واجد، این غیر واجد یعنی یجب الاجتناب عن ال... در اصول جدید شیعه آمد که وجوب الاجتناب یک چیز است، واجدیت ماء چیز دیگری است، روشن شد ؟ یعنی این مساله رفت روی فروع علم اجمالی نه اینکه صحت چیست و فساد چیست ؟ مثل همان مساله، وجوب اجتناب معنایش این نیست که اگر یک چیزی با یک طرف مقالات کرد آن هم نجس بشود، وجوب اجتناب این نیست که یک کل واحد من الطرفین نجس، چون نجس یکی است دو تا نیست، وجوب اجتناب ... حالا ما یک راه دیگری و توضیحات دیگری هم دادیم ...**

**یکی از حضار: اگر باب کمی داشته باشد که ترس از این داشته باشد که هلاک باشد، اینجا اجتناب هم هست**

**آیت الله مددی: آن بحث دیگری است ،**

**اذ الوجود ا یقدر علی استعماله ، عرض کردم ایشان وجود را به معنای ما یقدر گرفته است، لم تجدوا را، عرض کردم این محل کلام است که لم تجدوا به معنای موجود باشد یا قادر باشد، چون گفتند لم تجدوا به معنای وجود نیست، آب ته چاه است موجود است اما شما قادر نیستید، لم تجدوا نه به معنای مطلق وجود باشد، آب ته چاه هست، اصولا نمی‌شود که آب نباشد، مثل اینکه آب هست ولی خانه‌ی همسایه است، وجود که دارد.**

**یکی از حضار: سعی چه می‌شود، مثلا به اندازه‌ی چند تیر از این طرف و آن طرف ...**

**آیت الله مددی: تصادفا روایت سکونی است، منحصر در سکونی است، مشهور بین اصحاب و قدمای اصحاب به این تعبد عمل کردند، بعدها آمدند چون عرض کردم روایت سکونی را عمل نکردند آن هم افتاده شد، خود ما هم عمل نکردیم لازم نیست آن سهم یا سهمین به مقداری که عرفا صدق بکند فحص کرده است، ممکن است بیش از اندازه‌ی پرتاب تیر باشد، عرض کردیم پرتاب تیر در زمان سابق مقداری که تیر مهلک باشد دویست متر است مقداری که اصابت بکند چهارصد متر است حالا ممکن است انسان خیلی بیش از چهارصد متر فحص بکند ماشین دارد برود ببیند آب هست یا نه ده کیلومتر ممکن است با ماشینش برود آن تعبد است که حتما به مقدار دویست یا چهارصد متر، آن تعبدش هم چون روایت سکونی است ما هم که قبول نکردیم و عده‌ای هم قبول نکردند، گفتند آن تعبد هم روشن نیست چون اگر آن تعبد نباشد باید فحص بکند،گاهی اوقات یک جایی است که مطمئن است آب نیست ده کیلومتر هم برود آب نیست ده متر هم نمی‌خواهد برود مطلب واضح است.**

**این یکی از رموز فقه است در فقه شیعه این مساله چون فقه اساس تطوراتی پیدا کرد کیفیت استظهار فقهی این را دقت بکند، این که در حقیقت حالا این را قبول بکنیم یا نه این از قرن هشتم شد، بله در روایت قلوة سهو را قدمای اصحاب آورده‌اند، لکن آن را حمل کردند بر اینکه مقدار متعارف، دویست متر به چهارصد متر...**

**یکی از حضار: تجد به این تفسیر می‌خورد یا نه ؟**

**آیت الله مددی: بله خوب.**

**یعنی وجود که همیشه آب وجود دارد فرض کنید زیرزمین است چاه هست آب هست، وجود آب که هست همیشه، لذا گفتند لم تجدوا ای لم تقدروا و لذا گفته واذ الوجود ما یقدر علی استعماله واذ قلنا هی ما اسقط القضاء وجب علیه الصب لانه مامور بالاتیان بالصلاة صحیحة اذا قدر علیها وهو قادر ها هنا.**

**کمی عباراتش خیلی فنی نیست، اصلا اصولا فقه آنها و کیفیت استدلالشان و فقه ما ، ما تفسیر قصه را خدمت شما عرض کردیم، ظاهر روایت این هست که آب را بریزد انصافش این است که نمی‌شود این کار را کرد، ظاهر روایت این است که یهریقهما اصلا مخصوصا می‌گوید که یهریقهما و یتیمم ظاهرش این است که اصلا با اراقه‌ی دو تا آب وقت تیمم صدق می‌کند، اگر اراقه نکرد هر دو آب را هنوز صدق تیمم نمی‌کند.**

**علی ای کیف ما کان یک توضیحی راجع به این فرع، به ذهن ما می‌آید که این مساله مبتنی بر این مساله تفسیر صحت و بطلان نیست و کم لطفی فرمودند این مبتنی است بر این نکات در فقه ما به خاطر روایات است، این در درجه‌ی اول که قبول بکنیم یا نکنیم و اشکالاتی که عرض شد، و اگر از بحث روایات خارج بشویم حالا با قبول ... بحث دیگری که در اینجا هست بحثش در حقیقت این می‌شود که آیا صدق لم تجدوا می‌کند یا نمی‌کند، به خاطر فروع اجمالی ، این برگشتش به علم اجمالی است، بله در اینجا یجب علیه الاجتناب من المائین دقت کنید، آیا به مجرد وجوب الاجتناب یصدق علیه لم تجدوا، با اینکه یکی‌اش واقعا طاهر است، واجد ماء طاهر هست، لکن لا یجوز له الاستعمال، واجد هست اما لا یجوز له الاستعمال، آیا در چنین مواردی که واجد باشد اما ... اینجا لم تجدوا صدق می‌کند؟ یعنی اگر ما نص را بگذاریم کنار حسب قاعده‌ی بحث علم اجمالی باید بحث بکنیم و ربطی به مطلبی که ایشان فرمودند ندارد.**

**یکی از حضار: بحث عدم قدرت که هست .**

**آیت الله مددی: نه عدم قدرت معلوم نیست ، او تکلیف دارد.**

**یکی از حضار: لم تجدوا ماءا یسقط للطهارة**

**آیت الله مددی: خیلی خوب می‌گویم دیگر این بحث‌ها، بحث‌های فقهی است دیگر.**

**این یک مطلب، یک تنبیه دیگری هم ایشان در اینجا آوردند و آن اینکه ابن تیمیه لم یرد فی لفظ الکتاب والسنة الصحة والفساد البته مراد ایشان از سنت روایت رسول الله است در روایات ما هم هست، این هم مطلب می‌گوید در آیات کتاب و در روایات رسول الله حق و باطل است، عنوان صحت و بطلان نیامده است، بله به هر حال این هم بحثی است که فقط اشاره کردیم، بعد از آن در صفحه‌ی 254 مساله الحقائق الشرعیة المتعلقة بالماهیات من عبادة وعقد هل یقع علی الفاسد منها او یقتص بصحة ... این بحث صحیح و اعم را ایشان اینجا آورده است، چون من هم واقعا نشد این ایام مراجعات من خیلی کم شده است، نشد مراجعه کنم که اهل سنت این بحث صحیح و اعم را کجا آورده‌اند؟**

**ایشان بحث صحیح و اعمی که ما الان هستیم اینجا آورده، عرض کردم جایی که اینها بحث صحیح و بطلان را مطرح کردند در باب احکام وضع است که آیا وضعی هست صحت و بطلان یا نه به این مناسبت، در وسطش این بحث را آوردند حقایق شرعیه یقع علی الفاسد ام یختص به ... این صحیح و اعم است، بعد سه تا مذهب نقل می‌کند، بعد ایشان ادعا می‌کند والقولان وجهان للاصحاب ، اصحاب مراد شافعی‌هاست اشتباه نشود، فی العقود واصحهما اختصاصه بالصحیح معلوم می‌شود که شافعیه هم مثل صاحب کفایه چون آقای خوئی هم اعمی هستند، شافعی‌ها هم مثل صاحب کفایه قائل به صحیح هستند، حالا یک بحث‌هایی هم راجع به فروع و بحث‌های صحیح و اعم می‌کنند که ربطی به ما نحن فیه ندارد.**

**مساله‌ی دیگری را که ایشان در اینجا مطرح می‌کند که ما باز مطرح نکردیم، الصحة لا تستلزم الثواب ، آیا اگر عمل صحیح شد حتما باید ثواب داشته باشد؟ این دو طرف پیدا کرده است، یکی اینکه اگر عمل صحیح شد حتما ثواب برش مترتب می‌شود یکی اینکه اگر عمل فاسد شد برش ثواب مترتب می‌شود یا نه، مثلا مشغول نماز شد مثلا سه رکعت از نماز ظهر را خواند حدثی از او صادر شد یا صحبت کرد یا سرش را برگرداند، نمازش باطل شد آیا این نماز فاسد ثواب دارد یا نه ، اینها آمدند گفتند آن قسمت‌هایی که خودش فی نفسه مستحب است مثلا قرآن خوانده سوره خوانده آن ثواب‌ها بار می‌شود ثواب نماز استفاده نمی‌شود.**

**بعد مساله‌ی دیگری را باز ایشان مطرح می‌کند که من دیروز اگر یاد مبارکتان باشد عرض کردم مساله‌ای است که ان شاء الله بعد در اوامر در کفایه می‌آید ، هل الاتیان بالمامور به علی وجه یقتضی الاجزاء اینجا ایشان اجزاء را به معنای اکتفا بالفعل فی سقوط الامر ... لذا ایشان دارد الاجزاء بالفعل و اجزاء با همان صحت را یکی گرفته است وارد همان بحث شده که من عرض کردم فقط عناوین بحث را ما می‌خوانیم.**

**بحث دیگری را که ایشان دارد در اینجا به مناسبت لفظ جائز است، چون لفظ جائز اصطلاحات مختلف دارد دیگر وارد آن بحث نمی‌شویم چون مربوط به ما نیست.**

**در صفحه‌ی 257 ایشان وارد بحث دیگری می‌شود که ما مطرح کردیم، آیا بطلان مساوی است با فاسد یا نه؟ مثلا می‌گوییم این عقد فاسد است این عقد باطل است، آیا فاسد و باطل یکی است، عرض کردم مشهور بین الان علمای ما یکی است، ندیدم کسی فرق بگذارد ایشان نقل می‌کند از علمای شافعی هم که یکی است، از مالکی‌ها یک تفسیری نقل می‌کند لکن ظاهرا تفسیرش به این بحث برنمی‌گردد، عرض کردم آن که آن فرق را قائل است احناف هستند، حنفی‌ها قائل هستند که فاسل غیر از باطل است، آن باطل آنی است که اصولا منعقد نمی‌شود، فاسد این است که اصلش منعقد می‌شود وصفش درست نیست.**

**این مثل این می‌ماند که باطل مثل آن درختی است که آدم از زمین ریشه‌اش را درآورده است، این باطل است، فاسد مثل این است که یک وجب از زمین مانده درخت را قطع کرده الان ساقه‌ای ندارد اما کم کم باز ساقه می‌دهد.**

**من فکر می‌کنم یعنی به عقل خودم اینطور به ذهنم آمد که اگر چپه می‌کردند بهتر بود، آن فاسد را به آنی می‌گفتند که از جا کنده شده باطل را به این یکی می‌گفتند بهتر بود البته اینها در فقه تاثیرش به این است که می‌خواستند بگویند بعضی از عقود ولو فاسدند اما قابل تصحیح هستند، چون وصفشان باطل است نه خودشان، مثلا اگر فرض کنید 20 کیلو برنج را به 25 کیلو فروخت نقدا در اینجا ربای نقدی صدق می‌کند معامله حرام است باطل است، لکن بطلانش به خاطر آن 5 کیلو زیادی است، لذا اگر آن 5 کیلو را برگرداند دیگر باطل نیست، باطل نیست یعنی همان عقد اول درست است، عقد جدید هم نیست، پس این یک مساله‌ی فقهی است که آیا در مثل ربا کل عقد باطل است، یعنی اگر 5 کیلو را هم برگرداند باز هم باطل است دو مرتبه باید عقد بخوانند، یا یک عقد معاطاتی جدید است بین این 20 کیلو با آن 20 کیلو.**

**احناف می‌خواستند بگویند عقد جدید نیست این همان عقد قدیم است و درست است، چون ما به اصطلاح طبق این تصور یک عقد باطل داریم، صحیح داریم، فاسد داریم، معلق داریم، مثل عقد فضولی معلق است، مثل عقد ربوی که گفتیم فاسد است، مثل عقد خمر و فروش خمر باطل است، فروش کتاب مثلا صحیح است، پس این غیر از معلق است، فاسد غیر از معلق است، باز یک عقد دیگر هم داریم که معیوب است، آنجا خیار دارد، عیب باز یک حالت دیگری است، من عرض کردم تقریبا اینطور می‌شود گفت تقریب به معنا که فاسد را شبیه معیوب گرفتند باطل را شبیه معدوم گرفتند، اصلا معدوم است.**

**یکی از حضار: شیعه همه را معدوم گرفته ؟**

**آیت الله مددی: بله همه را معدوم گرفته است.**

**یک مقداری ایشان در اینجا راجع به بطلان و صحت و بعد هم موارد دیگر هم ظاهرا اشتباه پیش آمده این نیست، بعد ایشان می‌گوید واعلم ان اصحابنا فرقوا بین الفاسد والباطل فی مواضع ، ظاهرا اشتباه پیش آمده مثلا ایشان چند تا موضع دارد، چون بنا نداریم کتاب ایشان را کلا بخوانیم، یکی‌اش این است، وثالثها الحج یبطل بالرده ویفسد بالجماع یعنی اگر در اثناء اعمال مرتد شد خوب فاسد است دیگر فاسد به معنای اینکه همان معنایی که من گفتم کلا از بین می‌رود، این حجش فاسد می‌شود، اما اگر بلا نسبت جماعی انجام داد حجش باطل است، اینجا آمدند بین این ... ربطی به چیز ندارد ...**

**یکی از حضار: باطل به معنای اینکه کامل از بین برود نیست فرمودید به معنای ...**

**آیت الله مددی: نه این در شافعی‌ها، اصحابنا دارد،**

**اما این ظاهرا حرف بیهوده‌ای باشد ، اصلا مرتد چه ربطی به جماع دارد، آنجا چون از اسلام خارج شده است، ظاهرا فاسد را به معنای معدوم گرفته است، خوب این از اسلام خارج شده است، از اسلام خارج شده دیگر عمل انجام نمی‌دهد کافر است دیگر آن که بحثی ندارد.**

**یکی از حضار : یبطل بالردة ...**

**آیت الله مددی: ها یفسد بالجماع و یبطل بالردة ، بله آن چون هنوز در حج است.**

**عرض کردم عده‌ای هم از اهل سنت حج را مطلقا به غیر از جماع هم به اتیان محرماتش باطل می‌دانند، درست نیست این مطلب به هر حال این مطلبی را هم که ایشان در اینجا نوشته این ربطی به بحث فاسد و باطل ندارد و عده‌ای از مطالب دیگر هم هست.**

**ببینید اینها بحث‌های فقهی است، نباید در اصول بیاید و منها لو قال بعتک ولم یذکر ثمنا وسلم وتلفت العین فی ید المشتری هل علیه قیمتها ام لا ، همین بعتک بلا ثمن، فیه وجهان، عرض کردیم مرحوم نائینی در بعتک بلا ثمن پنج تا احتمال دادند، خیلی انصافا بحث را قشنگ انجام دادند، احدهما نعم لانه بیع فاسد، این هم یک رای است، یک رای این است که هبة صحیحة، یک رای این است که هبة فاسدة ، یک رای این است که بیع صحیح که قیمت را می‌گیرند، یک رای هم که اصلا این کلا باطل است.**

**یکی از حضار: ثمن را ذکر نکنند، نه اینکه لا ثمن...**

**آیت الله مددی: می‌گوید بعتک ثمن را نگوید.**

**یکی از حضار: ثمن معلوم است اما نگوید این لا ثمن است ...**

**آیت الله مددی: بله یکی است ...**

**لا لانه لیس نقیئا فیکون امانة، این فیکون امانة این در بحث یضمن بصحیحه شرح کافی داده شد دیگر در اینجا متعرض نمی‌شویم.**

**به هر حال این بحثی را که ایشان فرمودند بعضی‌هایش ربطی به مانحن فیه ندارد.**

**باب آخرین مساله‌ای را که ایشان دارند یک اصطلاح خاص خودشان است، از کتاب نقل می‌کند، الباطل الی خمسة، قسم الباطل الی خمسة، باطل پنج جور است، الاحالة والمناقضة والفحش والغلط وهذه الاربعة خارجة عن الاصول فمن صار الیها فهو منقطع، منقطع یعنی کسی با او بحث نکند، یعنی اصلا کلا جای بحث ندارد، یعنی ریشه‌ای فاسد است، والخامس یمسی الخطاء فعلیه تدور المناظرات والیه یقصد بالمطالبات یعنی اگر بحثی را در باطل هست در این قسمت پنجم که خطاست، آن چهارتا نه، حالا کمی الفاظش هم عجیب و غریب است، الاحالة والمناقضة والفحش والغلط و خودش اینطور توضیح می‌دهد:**

**الاحالة ما دفعه الحس، یعنی به عبارت دیگر ما کان محالا، ما می‌گوییم استحاله ایشان تعبیر احاله کرده است، مرادش باطل است، یعنی یک چیزی محال است، مثلا بگوید الان شب است این جزو محالات است، والمناقضة ما شهد علی نفسه بالاختلاف، نقیض از تناقض ، می‌گویند این مطلبی که گفتی با آن مطلبی که گفتی مناقض هستند و تناقض دارند، این اسمش را گذاشتند مناقضه این امر هم باطل است.**

**والفحش ما یستقبحه العقل، یک وقتی هم توضیح دادیم کلمه‌ی فحش در اصل لغت عرب به معنای انتشر و شاع ، فاحشه هم که می‌گویند به خاطر شیاعش است، فحش هم به خاطر همین است، و لذا ایشان می‌گوید امری است که واضح است، ما یستقبحه العقل، والغلط ما طرحه المسلمون والخطاء کل متلبس قام فساده دلیل، یعنی علی فساده، وقال ابواسحاق شیرازی که از بزرگان شافعی بغداد است، صاحب کتاب مهذب، حد المحال کل جملة لا یتحلق بها غرض ولا فائدة، بعد دارد وانما یطلقه اهل الشریعة علی فعل لا بد له من شرط او وصف ینضم الیه حتی یعتد به فاذا فعله من غیر ذلک الشر یقال هذا فاعل محال، محال به این معناست، فیقال الصلاة بلا طهارة محال، والبیع بلا ثمن محال، ولذا گفت امانة چون دیگر بیع نیست امانت است در دست او که ما گفتیم امانت بودنش هم روشن نیست، اصلا والصوم باللیل محال، محال را به این معنا گرفته است، این هم خلاصه‌ی بحث‌های ایشان دیگر ماند بحثی که این بحث را تمام بکنیم، چون دیگر ظاهرا از هفته‌ی آینده دیگر ... می‌خواهید شنبه را تنها بخوانیم بعد هم یکشنبه چون چهارده خرداد است و تعطیل است ...**

**وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین.**